

نویسنده: داکتر سید کبیر میری

07/09/2011

تا ثیر گفتمان خردگرایی ابن رشد (فیلسوف) در ادیان توحیدی

از عنوان بالایی میتوان سه پرسش را مطرح کرد:

1. گفتمان چیست؟

2. ابن رشد کیست؟

3. گفتمان خردگرایی ابن رشد چی نقشی را در ادیان توحیدی ایفا نموده است؟

1. گفتمان چیست؟. چون در اینجا ما با فلسفه و دین سروکار داریم، نیاز است تا گفتمان را از نگاه دین و فلسفه، که در حافظه فرهنگی مدنیت اسلام وجود دارد، بیان کنیم. گفتمان و بحث تنها شامل حوزه فلسفه و دین نیست، بلکه کار برداش در تمام علوم طبیعی و اجتماعی یک اصل ضروری پنداشته میشود.

گفتمان را در زبان عربی «کلام» و در زبان فارسی سخن و یا گفتمان و در زبان انگلیسی Discourse و در آلمانی Diskurs میگویند. گفتمان در اصطلاح مدرن – یک روند و همچنان یک شکل خاصی از گفتار و یا سخن زدن در مورد تغییرات جامعه و قوانین آن است؛ که هنوز شکل قانون را به خود ندارد. در گذشته دیرین کسانیکه در مدنیت اسلام مناقشات لفظی را در زمینه مسائل عقیده و یا ایمان بکار برده اند بحیث متكلمان و مفردان آن «متکلم» شناخته شده اند. گفتمان تنها با پیروان دین اسلام بکار برده نشده، بلکه با کسانیکه معتقد به ادیان چون مسیحیت، یهودیت، و سایر ادیان دیگر نیز صورت گرفته، روشنفکران مذهبی آنها در مناقشات دینی بحیث نماینده گروه اعتقادی شان در حلقه گفتمان داخل شده و آنرا انجام داده اند. موضوعات مناقشات شان اکثراً در پیرامون ماهیت خداوند، و اوصاف آن، آثار و نوشه های پیامبران، نیکی و بدی، و بنیاد مذهبی قدرت دولتی و غیره بوده اند. این موضوعات چهار چوب گفتمان و یا سخن را در مرزهای دکترین

و یا آموزش دینی به وجود آورده اند، که از یک جهت گروهای مذهبی را که در یک جامعه‌ی اسلامی شده وجود داشه اند از همدیگر جدا سازند، و در عین زمان آنها را دوباره با هم وصل دهنده بتوانند به گونه‌ی عادی به ارتبا ط گفتمان شان در زمینه موضوعات مختلف با همدیگر ادامه دهنده . با به کاربرد نظام قضایی معاصر، کلام یک گفتمان غنی را برای سیاستهای هویت دینی در جامعه‌ی قرون وسطایی اسلامی در اختیارش گذاشته . اصطلاحات چون مؤمن، معتقد، کافر، مرتد، اهل کتاب حیثیت مرکزی را برای گفتمان داشته اند، که بوسیله آنها مرزهای بسیار دقیق و روشن بین جمیعتهای مختلف کشیده شده اند و آنها را در راه‌های موجودیت و بقای شان توانم با تغییر و مناقشه نگهداشته اند. زمانی هم در بین مسلمانان افکار و درگیریهای لفظی چنان حاد شده اند، که نتوانسته اند با همدیگر در مناقشه و گفتار بپردازنند . ولی هنگامیکه این افکار در اوایل جامعه اسلامی بحالت عادی بر گشتنده، بسیاری از آنها بحیث «مکاتب» دوکترین (مذاهب، مفرد . مذهب)، تلقی گردیدند . از قرن هشتم تا قرن یازدهم، معروفترین مذهب کلام، مذهب گروهی، که به اسم معتزلی نامیده شده .¹

نظر به تحلیل بالایی فهمیده میشود، که معتزلیها در مدنیت اسلام، پیشگامان فرهنگ گفتمان بوده اند. برای خوانندگان در این زمینه تذکر دو نکته را ضروری میدانم: اول. چیزی را که اعراب به «اسم فرهنگ قدیم و یا انتیک یونانی»، نامیده اند در فرهنگ غیر عربی اسلامی Hellinization «هیلینایزیشن» و یا خردگرایی گفته میشود. مسلمانان در دوران فتوحات شان در امپراتوری بیزانس شرقی، با این فرهنگ به تماس آمدند و آنرا آموختند، و رشد آنرا نه تنها در مناطق اسلامی، بلکه با یک سلسله نوآوری ها در متن آن، هیلینایزشن را در اروپا نیز انتقال دادند . دوم. معتزلیها مسلمان بودند؛ ولی در تعبیر از متون مقدس اسلامی «قرآن و احادیث پیامبر»، با فقهای اسلامی اختلاف نظر داشتند. از آنzman به بعد، طبق نظر ابن خلدون دو سنت جدا از همدیگر، یکی مذهبی و دیگری خردگرایی، در اسلام رده بندی شده اند² اسلام خردگرایی و یا اسلام هیلینیزه شده در ماهیتش پزیرش افکار فلسفی افلاطون و ارسسطو بوده، که از نیمه قرن نهم میلادی تا اواخر قرن یازدهم دوام نموده است. رابطه بین اسلام فلسفی و اسلام فقی و یا فقیه همیشه متشنج و خصمانه بوده، و با رد مقابل همدیگر در زندگی سیاسی مشخص شده است. تنش و برخورد تعصب آمیز از جانب فقهاء به وجود آمده، که اسلام خردگرا را «کفر و بیدینی» خوانده اند؛ و مسلمانان فلسفی را به

Richrd C. Martin and Mark R. Woodward (1997): Defender of Reason in Islam Mu,tazilism from Medieval School to Modern Symbol , Oxford ,pp. 8-9.

2 " Zitat nach „ Bassam Tibi 1998 Der Wahre Imam , Piper München , S.102.

کافر بودن متهم نموده اند. به این وسیله فقهاء نه تنها فلسفه را منع کردند، بلکه فرهنگ گفتمان را نیز در مدنیت اسلام از بین برداشتند. بجای آن «امر به معروف و نهی از منکر» را گسترش دادند.

در متن دین اسلام، با در نظرداشت «امر به معروف و نهی از منکر» امکان آن وجود ندارد؛ تا مسائل دینی را در چهار چوب گفتمان مورد پرسش و انتقاد قرار داد. با وجود آن، معتزلیها بوسیله‌ی (کلام) و یا گفتمان مسائل و متن‌های دینی را در هشتصد سال پیش از امروز به انتقاد کشانیدند. در اینجا ارزش دارد تا یک سلسله مسائل را که متن گفتمان آنزمان را بین معتزلیها و یا مسلمانان فلسفی و فقهای اسلامی تشکیل میدادند، تذکر دهیم.

گفتمان بشکل ساده شروع می‌شود از رد کردن تابعیت قالب شده رسمی از شعایر دینی بحیث عنصر اساسی گناه و یا تقصیر دینی. در تعبیر جامعه ابتدایی اسلامی اساساً عدالت یک پدیده آسمانی دانسته می‌شود که وجдан و یا احساس خراب انسانی را تحت نظارت و یا دیده بان خود دارد، و در پاسخ به پرسش مناقشه و یا گفتمان در رابطه مسؤولیت فردی گناه را بدوش خود فرد می‌اندازد، در صورتی که وجدان مقصراً یا فرد گنهکار تحت نظارت آسمانی قرار دارد، فرد خودش به میل و اراده خود عمل نمی‌کند؛ بلکه قبل از سرنوشت‌ش درج شده تا به اعمال گنهکارانه دست زند. در اینجا مشکل بین اراده آزاد فردی و یا خودداری انسان، و اراده و قدرت الهی به میان می‌اید. طرفداران اراده آزاد انسانی – معتزلیها از (قدرت و توانایی)، فردی پشتیبانی می‌کنند و مخالفین آنها – فقهاء از (جبر - تصمیم الهی و آسمانی و یا فرمان الهی، سرنوشت و آنچه که خداوند برای بندگان خود مقدور نموده)، با تعبیر متصاد از متن مقدس اسلامی سخن میرانند. این مناقشه و جدال فلسفی تا زمان کنونی ادامه دارد، و لی در بین فقهاء اسلامی تا هنوز هم یک سردرگمی وجود دارد؛ که نتوانسته اند در آن زمینه یک جواب قناعت بخش ارائه دهند.

من در مورد مسائلی که در چهار چوب گفتمان، در آن زمان بحث‌ها صورت گرفته اند، در نوشته‌های گذشته ام تشریحات داده‌ام. مراجعه شود به آرشیف سایت گفتمان تحت عنوان (چرا مدنیت مسیحی و یا اروپایی سکولار شد ولی مدنیت اسلام نشد؟)، تکرار آنها در این نوشته ضروری نیستند. ولی ضرورت است که، با در نظرداشت اهمیت تاریخی گفتمان فلسفی ابن رشد، ابتدا در مورد خود وی و بعداً در زمینه نقش گفتمانش، چی در گذشته و امروز در دین اسلام، مسحیت و یهودیت، یک نگاهی کوتاه به آن انداخته شود.

2. ابن رشد کیست؟. ابن رشد در سال 1126 عیسوی در کاردو با تولد شده و در 1198 در مراکش وفات نمود است. وی در شمار مشهور ترین فلسفه قرون وسطی در مدنیت اسلام بوده است. تیوری دو واقعیت وی (در پهلو وحی و یا الهام آسمانی، خردانسانی و یا زمینی)، از دوران

قرон وسطی تا کنون در مقیاس جهانی از یک ارزش بسیار عالی علمی بر خوردار است . از آن زمان تا کنون مهمترین کشف علمی ابن رشد آن بوده و هست، که برسمیت شناختن الوبت خرد را انسانی با اعتقاد دینی وفق دهد، به این معنا - که انسان باید قلمرو دانش را از اعتقاد دینی جدا سارده؛ تا در این مورد بین عقیده دینی و قلمرو دانش، تنشی رخ ندهد. او در این زمینه از دو واقعیت حرف میزند- یکی واقعیت خردگرایی علمی و دیگری هم واقعیت دینی، که دومی بر پایه ای وحی و یا الهام استوار است . با این درک واقعیت دوگانه، ابن رشد افکارش را با آرتو دوکسی اسلامی قطع کرد و از آن فاصله گرفت، که تنها قرآن را منبع تمام علوم میدانست، بدون آنکه به آنوسیله آن اسلام بودنش را انکار کند. این رشد از اعتقاد اسلامیش هیچ وقت دست نکشید. بسم طبیی، این سنت را در اسلام، به اسم سنت خردگرایی اسلامی مینامد، و نه « اسلام بصورت کل»، که اروپایان را کمک نمود، تا قرون وسطی و جهان بینی اش را بشکانند و اساسات هومنیسم و یا شناخت کنشگری انسانی را، بحیث جهان بینی رونسانس بوجود آورند .³

ابن رشد، که در اروپا به اسم «Averroes» نامیده میشود یک فیزیکدان کاردوبایی بوده، به پیرو وفادار، انتشار دهنده و مبصر آثار ارسطو تبدیل گردیده است.

برتری آثار وی در آن نهفته بوده، که ترجمه را از متن یونانی مکمل به زبان عربی درآورده و در ضمن پایان نامه‌ی نیز به آن افزوده است، که تبصره‌ها و حاشیه‌ها را نیز دربر داشته است. متن و تبصره هر دو در تولید و، «یک شهریست در اسپانیا» به لاتین ترجمه گردیدند و از آنطریق به اروپا رسید، که پیامد آن در باخترا زمین یک جرقه‌ی بزرگ انقلاب فلسفی را در قرن 13 وجود آورد. لذا فلسفه اسلامی، باوجود آنکه بعضی اوقات گفته میشود، بخاطر ضربات قدرتمند نا امید کننده به اصطلاح امام غزالی (1111)، که در برابر اسلام فلسفی یک ضدیت بسیار تحریبی را برآه اندادته بود، بزودی از بین رفت و نابود گشته. در واقعیت چنین نه بوده، بلکه تداوم داشته است. سر انجام، این فلسفه با دانش اسلامی یکجا، پیش از ختم قرن 12 از بین رفت. پس از آن این غرب بود که مشعل را بدست گرفت.⁴

3. گفتمان ابن رشد چی نقشی را در ادیان توحیدی ایفا نموده است؟ سلفی‌ها و اسلامیستها، یک تصویر بسیار بدی را از اسلام به جهانیان به نمایش گذاشته اند، بویژه پس از سپتامبر 2001 اسلام فوبیا «ترس از اسلام» در کشورهای غربی- اروپا و آمریکای شمالی بوجود آمده؛ که باعث

³ Vgl. Tibi, Bassam(2001) : Kreuzzug und Djihad , Der Islam und die Christliche Welt , München , S. 171.

4Vgl . Braudel Fernand(1993): A HISTORY OF CIVILIZATIONS, U S A ,S. 84.

فاصله گرگتن از مسلمانان و کشورهای اسلامی شده و یا میشود. هنگامیکه از مسلمان اسم برده میشود، بسیاری از مردم در غرب به یک تداعی معنایی دچار میشوند، تصویری از انسانهای در نظر شان مجسم میشود، مانند مردان دستار به سر، با ریش دراز، خشن و جنگجو؛ زنان با رو سری یا دستمال و چادر، لباس «ویژه اسلامی»، به تن. از این نگاه یک تعداد مردم در اروپای غربی و امریکای شمالی هراس دارند، تا چنین فرهنگی در اروپا و امریکا گسترش نیابد.

خوبشخтанه، اکثریت مسلمانان جهان مانند سلفیها و اسلامیستها نیستند. لباس «ویژه اسلامی»، در تن ندارند. این لباس یک جبر دینی است و نه انتخاب فردی، که از جانب فقهای آرتودوکس اسلامی بر مردم تحمیل شده و ریشه در فرهنگ پیش مدرن دارد. از سوی دیگر در نزد سلفیها، بنیادگرایان و پیروان آنها، غرب فویبا «ترس از غرب»، وجود دارد، و تصور میکنند که غرب جهان اسلام را محاصره کرده؛ فصد دارد تا آنرا خدشه دار و یا نابود سازد. به ویژه از نفوذ فرهنگی غرب، به آنوسیله از مدرن شدن فرهنگ اسلامی بسیار هراس دارند. در مقابل جهان غرب، جهاد را دوباره شروع نموده اند؛ فکر میکنند که مدنیت اسلام را بو سیله این به اصطلاح جهاد از عقب ماندگی اجتماعی نجات میدهند. تاکنون قربانی این جهاد را بیشتر مسلمانان عادی و بیگناه داده اند، که مثال آنرا میتوان در عراق و افغانستان بوضاحت دید. در اوضاع موجوده جهانی یک نوع تنش در بین مدنیت اسلام و جهان غرب بوجود آمده، که در حد شدن این تنش؛ سلفیها و بنیادگرایان نقش اساسی را دارند. بر پایه‌ی این تنش و هراس طرفین از همدیگر، در اروپا یک سلسله سوالات و پرسشها بوجود آمده اند، که میتوان از یک تعداد آنها نام برد: آیا اسلام به اروپا تعلق دارد؟ آیا مساجد در پهلوی کلیساها تعلق دارند؟ و یا اینکه از آن دوری جوییم و اجازه ندهیم که در کنار ناقوس کلیسا مسجدی ساخته شود؟ آیا اسلام یک چیز بیگانه است، که از خارج ما را تهدید میکند؟ ممکن است، پاسخها به این پرسشها مثبت و یا منفی باشند؛ زیرا افکار مردم در این زمینه یکسان نیستند. ولی پاسخ روشنفکران بویژه کسانی که از تاریخ کهن و دیرین اسلام، مسحیت و یهودیت آگاهی و دانش دارند، از ویژگی خاصی بر خور دار است. روشنفکران و دانشمندان اروپایی تعلق اسلام را به اروپا، نه در دوری و یا نزدیکی و مرزهای جغرافیایی میدانند؛ و نه هم در موجودیت یکی دو کشور اسلامی نظیر البانیه و بوزنیا در داخل اروپا، بلکه این ارتباط و تعلق را در ریشه‌های فرهنگی، فلسفی و هنری بین اروپای مسیحی و اسلام میدانند، که بیش از هزار سال سابقه تاریخی دارد. این تعلق ناگسستی تاریخی، منشأ در فتوحات اسلامی در قلمرو نیمه جزیره آیبیریا، «اسپانیای امروزی» دارد.

چگونه گی فتوحات اسلامی و پیامدهای ناشی از آنها در اسپانیا آنروز، کاریست که دارای ابعاد اجتماعی، فرهنگی و هنری و همچنان نظامی گسترده دارد، که بیان کامل آن خارج از گنجایش این

نوشته است . ولی جاه دارد ، که بگونه‌ی مختصر از نوشته یک دانشمند سویسی به اسم – گیارگ بوسینگ را که در حال حاضر در دانشگاه زوریخ سویس مشغول تدریس رومانیستیک هست تذکر دهیم . متن نوشته وی، در ارتباط تعلق داشتن اسلام به اروپا بر پایه‌ی تفکر علمی و فلسفی ابن رشد صورت گرفته، و آن اینکه: چگونه میتوان ادیان توحیدی چون مسحیت، یهودیت و اسلام را که به اساس الهام خداوندی و یا آسمانی بنا یافته اند، با خرد زمینی و یا انسانی توافق داد؟ این پرسش در گفتمان فلسفی ابن رشد پاسخ داده شده؛ از اینرو به نظر نویسنده، اسلام فلسفی در اروپا ریشه تاریخی دارد . تعلق و ارتباطش با مدنیت مغرب زمین یک پدیده‌ی ناگستنی تاریخی هست؛ و خاطره‌ی دوران اندولوسیا بین مسلمانان و مسحیان با تمام تنشها یش برای همیش ماندگار خواهد بود . برای روشن شدن ذهنیت خواننده در این زمینه، ضرور است که یک بخشی کوچک از نوشته این صاحب نظر را مستقیماً از متن آلمانی آن بدون تصرف به فارسی ترجمه شود.

„ مدنیت اسلام میراث یونان کهن هست، نه کمتر نسبت به آبیند لند مسیحی (مغرب زمین) . اسلام در متصرفات جدیدش در امپراطوری بیزانسی شرقی با آثار علمی و فلسفی یونانی مواجه گردید . در قرن نهم این آثار در بغداد در دوران خلافت عباسی‌ها تحت وساطت یک فرد عیسوی اهل سوریه از یونانی به عربی ترجمه گردیدند که از آن طریق این زبان خودش را بحیث زبان فرهنگی بین المللی انکشاف داد . در حالیکه در غرب آگاهی از یونان اضمحلال شده بدان وسیله راه رسیدن به منابع فکری انتیک در زیر آوار شده بود، در مشرق زمین این میراث بشکل عربی آن زنده بوده و به تداومش ادامه میداد . تقابل تفکر یونانی با دین شرقی هیجان زنگی ژرفی را جهت داد .

بازتاب برپایه‌ی خردگرایی دچار تنش با الهام خداوندی گردید . این در گیری اجازه نمیدهد تا از آن طفره رفت؛ این در گیری جهان مشترک خاور- باختر مدیترانه‌ی ما را شکل داده است . یک فکر انتقادی مکتب ارسطو با آرتودوکسی مسلط تصادم نموده است، البته با سه دین الهامی، با اسلام و همچنان با مسیحیت و یهودیت . در قرن 12 . راموند، اسقف اعظم تولیدو و روحاً کلیساً اسپانیه، یک مکتب ترجمه را که در تحت سلطه‌ی مسحیت قرار داشت، دایر نمود، که البته در سیاست جهانی خود از یهو دیان و مسلمانان نیز دعوت بعمل آورد . در چنین فضای چندین فرهنگی تولید و تعداد بیشماری از آثار علمی و فلسفی ار عربی به لاتین ترجمه گردیدند و بدینوسیله در اختیار مغرب زمین قرار داده شدند.

مفهوم ارسطو عربی شده از اهمیت خاصی بر خوردار بود . گسترش خردگرایی ارسطویی در اروپا، به ویژه در دانشگاه نو نهاد ساربن پاریس، یک انقلاب روشنفکری را به وجود آورد.

مسحیت خودش را مانند یهودیت و اسلام، با عین مشکل اساسی رویرو دید: چگونه ایمان و خرد اجاره میدهند که با هم دیگر توافق نمایند؟

از جانب مسحیت توماس اکوین تلاش نمود تا رشته‌ی ارتباط را بین فکر منطقی و الهام الهی دریابد. از سوی یهودیت موشیه ابن میمون از کاردوها، که به حیث میا مودینیس معروف شده این وظیفه بسیار خطیر را بدوش گرفت.

در اسلام سر انجام این جر و بحث توسط فرد دیگری از اهل کاردو به نام ابن رشد، که در اروپا به اسم اویروس شهرت دارد، ادامه پیدا می‌کند. ابن رشد از جمله مهم ترین ارسطو گراه‌های قرون وسطی است. او در زمینه تمام آثار فلسفه یونانی تبصره‌ها نگاشته، که ترجمه‌ی آنها به لاتین پیا مدهای تعیین کننده را در مغرب زمین به بار آورده‌اند. ابن رشد مانند اکوی ناتی و یا میا موندیس به شیوه خودش سعی نمود، تا تضاد حل ناپذیری بین حرف خداوندی الهام و گفتمان منطقی انسانی را حل نماید. او تهداب اساسی را برای یک انتقاد از دین بر پایه‌ی استدلال منطقی در قلمرو اسلام بجا گذاشت.

انسان به ندرت جرأت می‌کند تا تصویرش را بخود راه دهد، که چگونه تکامل اروپا و جهان جریان میداشت، اگر در عین وقت نشانه فکری اندولیسیا بزرگ در جهان اسلام عملی می‌شد، اگر دیگران اندیشه او را دنبال می‌کردند و آنرا بیشتر تکامل میدادند. بدختانه او مورد تعقیب پاسداران آرتودوکسی قرار گرفت. آثارش در مغرب زمین نفوذ و تکامل نمودند، اما نه در جهان اسلام. در آنجا این آثار به فراموشی دچار گردیدند؛ و پیامدش یک سکوت فکری را به بار آورد.

به این گونه نتوانست درست مفهوم دار ترین میراث اسلامی اسپانیه، ارسطو ابن رشد، در اسلام پیامد آزادی دهنده را انکشاف دهد. امروز خاطره‌ی آن زنده است که در سال 1998، بحاطر 800 سالگی مرگ فیلسوف، در برلین کشف ابن رشد را بوجود آورده‌است، که میخواهد تا روش‌نگری را در بین اعراب حمایت نماید و هر سال یک جایزه برای نوآوری، جرأت مدنی و تفکر آزاد عرضه نماید.

بلی، اسلام تعلق به اروپا دارد. اسلام مانند سامی و همچون یونانی شکل داده شده‌ی جهانیست، که ما امروز در آن زندگی داریم. این جهان همه‌ی ما را در بردارد باختر زمین و همچنان خاور زمین، کلیساي جامع کاردوها از آن‌زمان بخاطر دارد: یک مسجد، با ستونهای انتیکش در آرامش کامل، به یک خانه خدای مسیحی مبدل گردید، تنها با شعور چنین وحدتی نه تنها دیالوگ دوام دار می‌سر است

و شاید حتا صلح هم ممکن گردد. هیچ یک از دوران از این هدف آینده کار نامه بهتری و زیبا تری در آورده نمیتواند نسبت به اندولوس. ”⁵

این دانشمند از „خوابهای طلایی دوران اندولوس“، حرف میزند و میگوید: „در تا بستان 711 سلطه‌ی عربی در اسپانیه شروع شد. این فرهنگی را بوجود آورد، که در آن مسلمانان، یهودیان و مسیحیان یک دیگر شانرا یافتند.“⁶

از این رو اسلام فلسفی، با خاطر تاثیر گذاری خردگیرایش در دین مسحیت یا یه‌ی فلسفی و دینی داشته، و به اروپا هم تعلق دارد. این واقعیت تاریخی را دانشمندان، فلاسفه و روشنفکران آگاه از گذشته دیرین ادیان توحیدی چون مسحیت، یهودیت و اسلام در اروپا، نوشته اند.

در ختم این نوشته میخواهم به حیث نتیجه و یا جمعبند چنین بیان کنم، که تفکر فلسفی ابن رشد در زمینه جدایی وحی و یا الهام خداوندی از مسایل علمی یک اصل و یا پرینسیپ جهانیست؛ که تنها ارتباط به ادیان توحیدی ندارد، بلکه متوجه تمام بشریت بوده و ارزش جهانی دارد. اینکه در خود مدنیت اسلام این اصل فلسفی جهانی از آن زمان تاکنون مورد قبول قرار نگرفته، مسؤولیت و پیامد ناگوار آنرا فقهای آرتو دوکس اسلامی به بدوش دارند. ابن رشد در گفتمان فلسفی خویش، یک انتقاد از دگم دینی را برپا یه‌ی خردگرایی اساس گذاشت؛ در حالیکه انتقاد از دگم دینی در نزد فقهای آرتودوکس اسلامی مورد پذیرش قرار نگرفته و تا کنون هم مورد قبول نیست، و به یحیث نفی و یا ابطال دین پنداشته میشود.

فقهای آر تو دوکسی اسلامی تا هنوز این درک را ندارند، که انتقاد از دین و نفی دین دو چیز یکسان نیستند. بطور مثال در مدنیت مسحیت انتقاد از دین پذیرفته شد، دین را اصلاح نمودند، بدون آنکه آنرا نفی کنند و دین مسحیت بجایش پابرجا باقی ماند. فقهای اسلامی دین را یک الهام خداوندی فرا زمانی و مکانی بدون تغییر میدانند؛ بدون آنکه به پرسش‌های ناشی از تکامل و یا نغییرات همیشگی جوامع بشری را پاسخ گویند و یا توانایی پاسخ گفتنش را داشته باشند. از این نگاه در قرن 21. رجوع نمودن و فکر کردن ژرف به فلسفه قرون وسطی ابن رشد در کشورهای اسلامی بویژه در شرایط فعلی افغانستان یک نیاز است، به هیچ صورت این گرایش، به مفهوم عقبگرایی نیست. اینکه چرا یک نیاز است؟ گفتمان در مورد ش را در نوشته‌ی بعدی ام میتوانید بخوانید.

⁵ Georg Bossong 16 Juni 2011 Die Zeit No25 . S.24.

⁶ Ebd.

